

رئیس، عنوان عمومی سرپرست / مدیر / ناظر هر دسته، گروه یا صنفی از مردم. رئیس از ریشه رأس (سر) عربی به معنای بالاترین هر چیزی، در عصر جاهلی و نیز در صدر اسلام به کار رفته است. در شبه جزیره به سید القوم، یعنی بزرگ‌ترین و بانفوذترین فرد هر طایفه یا قبیله، رئیس گفته می‌شد (س خلیل بن احمد؛ این منظور، ذیل «رأس»). نزد عرب، کسی برای ریاست قوم مطلوب بود که پایه سن گذاشته باشد یا سربزرگ و سینه ستبر و شانه‌های پهن و بدون تکلف و تجمل در رفتار و پوشاک و سخاوتمند و شریف و شجاع و فاقد صفات مذموم اخلاقی و اجتماعی (س ثعالی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ متر، ج ۱، ص ۱۷۶). یک چهارم غنایم جنگی (مزیاع) و نیز فضول (اصافات کم‌ارزشی و غیرقابل تقسیم غنایم)، نشیبه (آنچه پیش از رسیدن به محل نبرد به جنگ می‌آمد) و صفایا (سرگزیده غنایم) سهم رئیس قبیله بود (س جاحظ، ج ۱، ص ۲۹۲؛ این منظور، ذیل «صفا» و «نشاط»؛ نیز س سید\*؛ شیخ\*).

غیر از این معنای اولیه در دوره متقدم اسلامی، این واژه به‌عنوان اصطلاحی تشکیلاتی در نظام دیوانی اسلامی در زمینه‌های گوناگون به کار می‌رفته است؛ ولی تشخیص و تفکیک عمومی یا اصطلاحی بودن کاربردهای واژه رئیس در متون مختلف، همواره آسان نیست. با این حال، در تشکیلات دیوانی دوره اسلامی از حدود نیمه قرن سوم، رئیس گاه برای وزیران نیز استفاده می‌شده است (مثلاً درباره ابن عمید وزیر مسکویه، ج ۶، ص ۳۰۹-۳۱۰)؛ چنان‌که، عنوان رئیس الرؤسا نیز مثلاً برای ابن مسلمه، وزیر القائم بامرالله، خلیفه عباسی (حک: ۴۲۲-۴۶۷؛ راوندی، ص ۱۰۸؛ ابن اثیر، ج ۹، ص ۵۳۰) و ابو عبدالله حسین بن علی بن میکائیل، وزیر طغرل (حک: ۴۲۹-۴۵۵)، به کار رفته است (س ابن اثیر، ج ۹، ص ۵۲۶). همچنین گاه در برخی منابع از رئیس القباء / رئیس السادات (س علی بن زید بیهقی، ص ۷۷؛ نیز س خسرو بیگی، ص ۲۵۳-۲۵۴)، یا موارد مشابه دیگر در معنای عمومی رئیس یاد شده است؛ چنان‌که پزشکان، قصابان، بزازان، مسگران، ملاحان، تاجران، خیاطان، تجار و دیگر اصناف نیز یک «رئیس» یا «شیخ» داشتند که بنابه تعریف، در تجربه و مهارت حرفه‌ای، سرآمد هم‌صنفان خود بود و با نظر اعضای صنف و تأیید قاضی یا محتسب برگزیده می‌شد و بر کار اعضای صنف خود نظارت می‌کرد (س ابن عساکر، ج ۵۲، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، حوادث و وفیات ۲۵۱-۴۶۰ هـ، ص ۳۴۵، حوادث و وفیات ۵۶۱-۵۷۰ هـ، ص ۴۱۱؛ نیز س شیخلی، ص ۱۰۸-۱۱۰). از عناوین دیگری که در منابع دیده می‌شود، رئیس الکتاب است که ظاهراً از اواخر قرن ششم،

کتابخانه مجموعه‌داران نسخ شرقی همچون سگبه منتقل شدند. مجموعه او بنابه موضوعات مورد علاقه‌اش، نسخه‌هایی از قرآن تفسیر و فرهنگ لغت به زبان فارسی، ترکی و عربی را برمی‌گیرد. این نسخه‌ها هم اکنون در کتابخانه ملی فرانسه<sup>۱</sup> نگهداری می‌شوند (س همیتون و ریشار، صمیمه ۴، ص ۱۵۹). ندره دوره احتمالاً در ۱۰۸۳/۱۶۷۲ درگذشت و در کلیسای سن مارتین دو لاک<sup>۲</sup> در جنوب زادگاهش به خاک سپرده شد (همان، ص ۵۷).

منابع: جواد حدیدی، رهروان حقیقت (هفته گفتار)، تهران ۱۳۸۰ ش؛ جواد سلماسی‌زاده، تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا، تهران ۱۳۴۲ ش؛

Annie Berthier, "À L'origine de l'étude de la langue turque en France: liste des grammaires et dictionnaires manuscrits du fonds turc de la Bibliothèque nationale de Paris", in *Mélanges offerts à Louis Bazin: par ses disciples, collègues et amis*, ed. Jean-Louis Bacqué-Grammont and Rémy Dor, Paris: L' Harmattan, 1992; Hartmut Bobzin, *Der Koran im Zeitalter der Reformation: Studien zur Frühgeschichte de Arabistik und Islamkunde in Europa*, Beirut 1995; I. B. Derost, "Notice sur André du Ryer", *Bulletin de la Société d'étude brionnais* (1935); *Elr.* s.v. "Golestān-e Sa'di" (by Franklin Lewis); Alastair Hamilton and Francis Richard, *André du Ryer and Oriental studies in seventeenth-century France*, Oxford 2004; Mariella Kalus, "Les premières grammaires turques en France et leur édition: XVII<sup>e</sup> et XVIII<sup>e</sup> siècles", in *Mélanges offerts à Louis Bazin*, *ibid*; *Kur'an* (English), *The Koran: commonly called the al-Coran of Mohammad*, translated into English from the original Arabic by George Sale, London 1734; *Kur'an* (French), *L' Alcoran de Mahomet*, traduit de l'arabe en français par le du Ryer, Paris 1647; *ibid*: *Le Coran*, traduit de l'arabe, accompagné de notes, et précédé d'un abrégé de la vie de Mahomet, tiré des écrivains orientaux les plus estimés, par M. Savary, Paris 1783; Francis Richard, "Aux origines de la connaissance de la langue persane en France", *Luqmān*, vol.3, no.1 (automne-hiver 1986-1987); André du Ryer, *Rudimenta grammaticeslinguae turcicae*, Parisii 1630; Muslih b. Abd Allāh Sa'dī, *Gulistan, ou, L'empire des roses*, traduit en français par André du Ryer, Paris 1634.

۱/ سلیمه مقصودلو /

1. Bibliothèque nationale de France

2. Saint Martin du Lac

3. Adam Mez

عنوانی جدید بوده و برای مسئول دیوان رسائل در مصر و شام (نه در ایران) به کار می‌رفته است.

در سلطنت عثمانیان هم، دست‌کم تا اوایل سده سیزدهم، رئیس‌الکتاب از صاحب‌منصبان مهم تشکیلات اداری محسوب می‌شد (به رئیس‌الکتاب<sup>۱</sup>). واژه رئیس در حکومت عثمانی به معنای ناخدا نیز بوده و در نام بیشتر شخصیت‌های اصلی تاریخ دریایی حکومت عثمانی از سده نهم و دهم دیده می‌شود، همچون پیری رئیس، سلطان رئیس، سیدی علی رئیس و نورگوت رئیس. از حدود پایان سده دهم، این کاربرد محدودتر شد و به ناخداهای واحدهای منفرد اطلاق گردید (در مقابل قیودان که به فرمانده ناوگانهای دریایی گفته می‌شد؛ کسراچکوفسکی<sup>۱</sup>، ص ۴۶۰-۴۷۰؛ پاکالین<sup>۱</sup>، ذیل واژه؛ اوزون‌چارشیللی<sup>۲</sup>، ص ۴۲۲).

دیده‌ها نیز رئیس داشتند که عملاً همان دهقان / دهخدا بوده است (برای نمونه به محمدبن متور، بخش ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵، ۱۷۵؛ علی‌بن زید بیهقی، ص ۹۷، ۱۶۹)؛ با این حال بارزترین کاربرد رسمی واژه رئیس در دوره اسلامی در مناطق مرکزی و شرقی، در معنای شهردار بوده است:

رئیس البلد یا رئیس شهر و ناحیه. رئیس البلد (به معنای شهردار)، احتمالاً از نیمه قرن سوم، در کنار یا به جای متولی و مقدم، در ایران، عراق و شام به کار می‌رفته است. رؤسای شهرها برخلاف رئیسان احدات<sup>۳</sup> و قتیان و عیاران که به نظر می‌رسد بیشتر از طبقات پایین برخاسته بودند، و البته به واسطه نفوذ محلی خود گاه به ریاست شهرها نیز می‌رسیدند، معمولاً از ثروتمندان، اشراف و طبقات بالای جامعه بودند و منصب ریاست نیز غالباً تا مدت‌ها در این خاندانها موروثی بود (به عینی، ص ۳۹۸؛ منتجب‌الدین بدیع، ص ۲۶، ۴۰؛ سمعانی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۵۴؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۵۲۰؛ نیز به خسرویگی، ص ۲۵۵-۲۵۷؛ د. اسلام، چاپ دوم، ذیل "Ra'is.1" و "Ra'is.2"؛ درباره ثروت و مکتب برخی رئیسان شهرها همچون ابوعبدالله بن اسی ذهل عباس (متوفی ۳۷۸) و ابوعلی منبجی (متوفی ۴۶۳) از رؤسای خراسان و شریف ابراهیم حسنی (متوفی ۵۰۲) از رؤسای همدان به سمعانی، ج ۲، ص ۴۱۲، ج ۴، ص ۲۰۵، ج ۵، ص ۴۰۰؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۴۳۸، ۴۷۳).

عنوان رئیس‌الرؤسا برای برخی از رئیسان شهرها نیز به کار رفته است، از جمله برای ابوالفضل احمدبن محمدبن احمد فراتی خراسانی (متوفی ۴۴۶)، رئیس نیشابور، که از سوی خلیفه عباسی رئیس‌الرؤساء لقب گرفت (به ابن عساکر، ج ۵،

ص ۲۰۴-۲۰۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، حوادث و وفیات ۲۵۱-۴۶۰ هـ، ص ۱۲۳؛ درباره خواجه علی میکائیل، رئیس‌الرؤسای نیشابور در ۴۲۲ به محمدبن حسین بیهقی، ص ۳۸۰).

حکومت مرکزی رئیسان ولایات را با تشریفاتی ویژه برمی‌گزید و سلطان برای او خلعت<sup>۴</sup>، شامل طلیسان<sup>۵</sup> و درازه<sup>۶</sup> و اسی نیکو و سلاح و جز اینها می‌فرستاد (به محمدبن حسین بیهقی، ص ۸۱۴؛ منتجب‌الدین بدیع، ص ۲۳).

هرچند، رئیس بیشتر یک رهبر محلی بود تا عامل رسمی حکومت، ولی در مقام واسطه میان سلطان و رعایا عمل می‌کرد و حکومت مرکزی او را مسئول امنیت شهر می‌دانست و از طریق او، خواست خود را به رعیت ابلاغ می‌کرد (به د. اسلام، ذیل "Ra'is.2"؛ خسرویگی، ص ۲۵۵). از آنجا که به جز حکومت، طرف دیگر تعامل وی مردم بودند، طبیعتاً قدرت و نفوذ فرمانهای وی وابسته به محبوبیت مردمی‌اش بود. رئیس بر ورود به شهر و خروج از آن نیز نظارت می‌کرد؛ همچنین در مرافعه‌ها میانجی می‌شد؛ بر امور مذهبی شهر و اداره اوقاف و اموال ایام نظارت داشت و پیشنماز مساجد، خطیبان، واعظان و استادان مدارس را تعیین می‌کرد (به فارسی، ص ۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲؛ منتجب‌الدین بدیع، ص ۲۴-۲۵، ۲۹؛ نیز به خسرویگی، ص ۲۵۵-۲۵۶). او همچنین می‌بایست در اجرای احکام مجلس قضا، باور و راهنمای قاضیان و همیشه از احوال آنان آگاه می‌بود و در همه مجالس قضا نایب عالم و فقیه و هوشیار و در سرای شحنگی، معتمدی زیرک می‌نشاند و از این طریق بر کار عاملان قضائی نظارت می‌کرد (به منتجب‌الدین بدیع، ص ۲۴-۲۵).

شاید مهم‌ترین زمینه ارتباط میان حکومت و مردم، ستاندن خراج و مالیات بر تجارت و به‌طور کلی، امور مالی بود. رئیس باید در عین حمایت از مردم در برابر تعدی عاملان مالیاتی، تضمین می‌کرد که مردم محل مالیاتهای خود را تمام و کمال بپردازند (به همان، ص ۲۳-۲۴، ۲۷-۲۸). پذیرایی و استقبال از سلطان یا فرستادگان خلفا و سلاطین و مقامات عالی حکومتی هنگام عبور یا بازدید از یک شهر، تهیه آذوقه برای سپاهیان که از شهر تابع یک رئیس عبور می‌کردند، اقدام به فعالیتهای عمرانی عام‌المنفعه، نظارت بر بازار و امور حسبی نیز در حیطه وظایف و اختیارات رئیسان شهرها بود (به عینی، ص ۴۰۰-۴۰۱؛ محمدبن حسین بیهقی، ص ۳۷۹-۳۸۰؛ منتجب‌الدین بدیع، ص ۲۵، ۲۸). اگر رئیس به هر علتی در شهر حضور نداشت، نایب او به رتق و فتق امور «ریاست» می‌پرداخت (به سهمی، ص ۴۵۴؛ فارسی، ص ۱۱۷). رئیس زیردست خود کاتبانی نیز داشت که امور دیوانیش را انجام می‌دادند (به

غیر توافقی می‌گردند و از سلطان برای وی منصب ریاست آن بوفه را می‌خواستند. سلطان اگر موافقت می‌کرد برای وی خلعت و لقب می‌فرستاد مثلاً، پس از مرگ جمال‌الاسلام موفق، رئیس شاه‌عیان نیشابور در ۴۲۰، ابو القاسم قشیری و دیگر بزرگان شافعی اوسهل محمد، پسر جمال‌الاسلام را برای ریاست پیشنهاد کردند. سلطان نیز برای او خلعت فرستاد و او را به جمال‌الاسلام، لقب پدرفش نام‌بردار کرد (سینکی، ج ۴، ص ۲۰۸-۲۱۰)، افزون‌بر آن، امور اوقاف در آن مذهب به رئیس مذهب سیزده می‌شد (برای نمونه به مستحب‌الدین بدیع، ص ۸۷) در مواردی هم ریاست هر دو مذهب رقیب حنفی و شافعی در یک شهر به یک تن سپرده می‌شد، مثلاً ریاست فریقین در کت خوارزم به ابو عبدالله کعی (توفی ۴۸۱)، یک قاضی شافعی، داده شد (سینکی، ج ۴، ص ۹۳ برای شماری از رؤسای مذاهب مختلف در ایران و عراق و شام به سهی، ص ۱۹۸، مستحب‌الدین بدیع، ص ۸۸، ۸۵، سعلانی، ج ۳، ص ۵۴۰، ج ۴، ص ۴۶۰، ابن‌السنجری، ج ۹، ص ۱۴۷، ج ۱۰، ص ۵۲۴، ج ۱۱، ص ۲۲۸، ۲۳۲، ج ۱۲، ص ۱۱۷، ۱۵۳، ۲۵۷، ۳۵۷، ابن‌ابی‌الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۳، ۱۲۳).

منابع: ابن‌ابی‌الوفاء، الجوامع المفیده فی طبقات الحنفیة، ج۱، زیاده، دکن، ۱۳۳۲، ابن‌الجزیری، عاصی، تاریخ مدیة دمشق، چاپ علی شیری، بیروت ۱۳۱۵، ۱۲۶۱، ۱۹۵۱، ابن‌مظفر، علی بن حسن، باخرزی، دیه القصر و قصرة اهل العفر، چاپ محمد توفیق، ج ۲، دمشق [۱۹۲۶]، علی بن زید یحیی، تاریخ یحیی، چاپ احمد بهمنیار، بیروت ۱۳۶۱، غنی، محمد بن حسین یحیی، عبدالملک بن محمد لسانی، لطائف المعارف، چاپ ابراهیم اباری و حسن کامل صبیحی، [ناقص؟] ۱۳۷۹، ۱۹۶۰، همو، یتیمه اللعور، چاپ عبد محمد نصیح، بیروت ۲، ۱۹۸۳، صبرون، بحر جملة، السیاق و التخیل، چاپ حسن سندون، قاهره، ۱۳۵۱، ۱۹۳۱، موشک خسرویگی، سازمان اداری خوارزمشاهیان، تهران ۱۳۸۸، علی بن احمد، کتاب‌العین، چاپ مهدی محرومی و ابراهیم سامرائی، قم ۱۳۰۹-۱۳۱۰، محمد بن عبید خوارزمی، رسائل ابن بکر الخوارزمی، بیروت ۱۹۷۰، محمد بن احمد ذهی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، چاپ عمر عبدالسلام غدیری، بیروت، حواصت و وفیات ۲۵۱-۲۶۰، ۴۲۰، ۱۹۹۳، حواصت و وفیات ۵۶۱-۵۷۰، ۸۵۷، ۱۹۶۶، ۱۹۶۶، همو، سیر اعلام النبلاء، چاپ شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت ۱۹۲۴، ۱۹۸۸، ۱۹۸۸، ۱۹۸۸، محمد بن علی، لؤلؤی، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ مسجدين علی لؤلؤی، تصحیح محمد اقبال، با تصام حواصی و مهارس با آل‌سلفیون، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با تصام حواصی و مهارس با تصحیح لام محمدی، تهران ۱۳۶۲، ابن عبدالوهاب بن علی بنیکی، طبقات الکبریة الکبری، چاپ محمود محمدطاهی و عبدالفتاح محمد جنر [ناقص؟] ۱۹۶۲، ۱۹۷۶، اسلامی، خسروی، یوسف سهی،

خوارزمی، ص ۵۵-۵۸، شعلانی، ۱۳۰۳، ج ۴، ص ۴۸۱ (۴۸۱) در نیمه نخست سده ششم، از دارالریاسة و در چند مورد از معادن فارسی آن، سرای ریاست، سخن به میان آمده است (سینکی، مستحب‌الدین بدیع، ص ۸، ۱۳، ۴۱، ۴۸، علی بن زید سهی، ص ۱۹۷). سرای رئیس شهر و گاهی رؤسای مذاهب (سینکی، مقاله)، افزون‌بر انجام امور مربوط به ریاست، جایگاه گردآمدن و گاه محل سکونت موقت عالمان، ادبا و شعرا نیز بود (سینکی، ص ۴۱۷، باخرزی، ج ۲، ص ۱۳۹۳).

در مکتوبات دوره سستخ (۵۱۱-۵۹۰) از دیوان ریاست با دیوان ریاست و معامله ریاست و استیفاء سخن به میان آمده است (سینکی، ص ۴۰۰، مستحب‌الدین بدیع، ص ۵۳، ۵۴). همچنین در این قرن به صنادیدی چون رئیس خراسان یا رئیس شرق برمی‌خوریم (مثلاً درباره قوام‌الدین ابوبکر محمد بن طاهر بن عبدالله، متوفی ۵۵۶، علی بن زید سهی، ص ۷۸، برای استعمار کاربرد عنوان رئیس خراسان در سال ۶۰۰، ابن‌الجزیری، ج ۱۲، ص ۱۸۵)، که به نظر می‌رسد در این موارد رئیس به مفهوم متصلی امور دیوانی ولایت یا وزیر ایالتی نیز به کار می‌رفته است (برای اطلاع بیشتر به خسرویگی، ص ۲۵۸-۲۵۹).

بسامد استفاده از واژه رئیس به معنای شهردان، از دوره ایلخانی و بعد از آن بسیار کاهش یافته و از قرن نهم به بعد از جمله در ایران تا اواخر دوره قاجاری، برای معنی که تقریباً همان کارکردهای رئیس را داشته، اغلب اصطلاح کلاثر<sup>۵</sup> به کار می‌رفته است. باین حال، عنوان رئیس، همچنان هم در معنای عمومی‌اش برای سرپرستان بسیاری از دستگاههای دولتی یا تشکیلات محلی مردمی و هم به معنای رئیس ده، محله یا طایفه و گروههای قومی یا مذهبی استفاده می‌شده است (سینکی، فلور، ج ۱، ص ۱۱-۱۴، خسرویگی، ص ۲۵۹).

رئیس مذهب. رئیس به مفهوم عمومی‌اش درباره بزرگان و سرآمدان یک مذهب یا نحله فکری نیز به کار می‌رفت، گو اینکه برخی از رجال دینی هر دو ریاست دینی و دنیوی را بر عهده داشتند، یعنی هم رئیس ائمه بودند و هم رئیس مذهب خود (برای نمونه به ابن‌الجزیری، ج ۱۱، ص ۵۰۴، ابن‌اسی الوفا، ج ۱، ص ۲۵۳، نیز به خسرویگی، ص ۲۵۳-۲۵۵). یکی از علمای برجسته با تأیید حکومت در یک شهر یا ناحیه، رهبر پیروان مذهب خود می‌شد؛ باین حال، زمان دقیق حکومت در این ریاست مذهب به‌درستی دانسته نیست، و حالات حکومت در این امر به تازگی برای حفظ آرامش شهرها و دوری لرق گوناگون از کشمکش و نزاع پال می‌گردد. بزرگان یک مذهب در شهر بر یک

همانجاها). ظاهراً وجه تشبیه وی به ابوبکر نیز همین بود است  
 لسه زرگلی، ج ۲، ص ۱۳۱. او به مضامین دیگری نیز دست  
 یافت چون امام جمعه جامع ایوب سلطان و اعظم جامع  
 سلطان احمد (سه شریه) داد، ترکی، همانجاها). رئیس القراء  
 گرایش صوفیانه داشت و به شیخ محمد اقلدی که از مشایخ  
 سلسله نقشبندیه و شیخ خاقانه محمد بخاری بوده، از وی  
 می‌وزرید (بروسلی؛ د. ا. د. ترکی، همانجاها).  
 رئیس القراء در ۱۲۵۲ در استانبول درگذشت و در محله  
 ایوب، در جوار مدفون متوفی به ابویوب انصاری، صحابی  
 پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاک سپرده شد (شیراز  
 بروسلی، همانجاها).

رئیس القراء شیرزندی به نام محمد امین (متوفی ۱۳۷۵)  
 مشهور به ملا اقلدی داشت که در زمره عالمان دین بود. وی امام  
 جامع ابویوب و صاحب آناری چون عمده‌النجاران شرح  
 زبدة العرفان در علم تجوید و گلشن مشایخ سلاطین بر  
 شرح حال واعظان جوامع سلاطین عثمانی در قسطنطنیه است  
 که شرح زندگی پدرش را نیز در این کتاب آورده است (بعنادی،  
 ج ۲، ستون ۳۷۵؛ بروسلی، همانجا).

از رئیس القراء آناری در تفسیر و قرائت به جای مانده است که  
 عبارات اند از: تفسیر سورۃ الفتح، رحمانیه، من التفسیر،  
 میزان القراء العشرة، ایضا، القراء و الروایح البدر فی بیان  
 نظائر حضرت رئیس القراء، آثار دیگری دارد که عبارات اند از:  
 مجالس الموعظة، مشایخ الملوك، آداب المسافر محمودیه،  
 آثار الخالدیه، مجموعه العلوم، منحة الباری، هدیه الحاج در بیان  
 ماسک حج، تحفة الامام فی مسائل العیام، احکام المسافرین من  
 من فتن فی حوار ابی ایوب، تذاکره الزمعه که پس از درگذشت او با  
 نام شایعین رسائل الریاسة (استانبول ۱۸۴۶م) به چاپ  
 رسیده است، احوال المسالمة، فضائل رئیس السهام، شرح  
 امعان الازکیاء، شرح مرآة الناظرین، مکمل شرح الکلیه که در آن  
 حاشیه ناقص محرم اقلدی شوقانی بر شرح کلیه جامعی را از  
 مبحث بدل به بعد کامل کرده است، و مشایخ المساواة المسدیه  
 (بعنادی، ج ۱، ستون ۴۸۹؛ بروسلی، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۱؛ د. ا.  
 د. ترکی، همانجا).

مشایخ: محمد ظفر بروسلی، عثمانی مولف، استانبول ۱۳۳۳، ۱۳۳۲  
 اسماعیل بعنادی، هدیه العارفين، ج ۱، ص ۲۰۱، در حاجی خطبه، ج ۵، ص ۴۰  
 ج ۱۸، سجل عثمانی، استانبول ۱۳۳۵، ۱۳۳۴، ۱۸۹۷، چاپ گت  
 انگستان ۱۹۷۱، خیر القی و علی، الاملا، بیروت ۱۹۸۰

TD174, s.v. "Abdullah Eyyübî" (by Ali Turku).

شهرام صحرانی /

تاریخ حرجان، بیروت ۱۳۷۱/۱۹۸۷، ص ۱۸۳-۱۸۴، ص ۱۸۳-۱۸۴  
 الامام فی العصر العباسی: نشأته و تطورهما، بغداد ۱۳۹۶/۱۹۷۹  
 محمد بن عبدالعزیز، ترجمه تاریخ یحییٰ از الناصحین ظفر  
 جویاقلی، چاپ جعفر شمار، تهران ۱۳۷۹، عبدالعزیز اسماعیل  
 فارسی، الملقه الاولى من تاریخ نیشابور، المنتخب من الشیخ،  
 انساب ابراهیم بن محمد صریفی، چاپ محمد کاظم محمودی، قم  
 ۱۳۶۲، بی‌نظم طور، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر  
 تاجران، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم سزی، تهران ۱۳۶۶، بی‌گانه بولبولیج  
 کریمکوشکی، تاریخ نوشته‌های جعفر انصاری در جهان اسلامی،  
 ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۷۹، بی‌آدم بود، تمدن اسلامی در  
 قرن چهارم هجری، بی‌آدم، رسائل اسلامی، ترجمه علی رضا دکدونی  
 ذاکر، تهران ۱۳۶۲، بی‌آدم، محمد بن ابی‌بکر التوحید فی مقامات  
 الشیخ ابی سعید، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۶۶، بی‌آدم  
 سکر، بی‌آدم، چاپ احمد شحیح‌الدین بدیع، عیبه الکتبه، مجموعه  
 مقالات دیوان سلطان سنج، چاپ محمد قزوینی و عباس اقبال  
 آشتیانی، تهران ۱۳۸۶، بی‌آدم

EF<sup>2</sup>, s.v. "Ka'is, in the sense of 'mayor' in the central  
 Arab lands" (by A. Havemann), "Ibid. 2: in the sense of  
 'mayor' in the eastern Islamic lands" (by C. E.  
 Bosworth); Mehmet Zeki Pakalın, *Osmanlı tarih  
 deyimleri ve terimleri sözlüğü*, İstanbul 1971-1972; İsmail  
 Hakkı Uzunçarşılı, *Osmanlı devletinin merkezi ve bahriye  
 teşkilâtı*, Ankara 1988.

شهرام صحرانی /

**رئیس القراء:** شهرت عبداللین محمد مشایخ ابوبکر، عالم  
 و قاری حقی قرن دوازدهم و سیزدهم، سال ولادتش در مشایخ  
 ذکر نشده است، اما چون در هنگام بزرگ خشنود سال دانشه و در  
 ۱۲۵۲ بزرگ‌شده است (شیراز، ج ۳، ص ۳۹۶؛ بعنادی، ج ۱،  
 ستون ۴۸۹؛ بروسلی، ج ۱، ص ۳۷۹)، بی‌گانه و ولادت او را در  
 حدود ۱۱۷۳ دانست.

رئیس القراء در محله ایوب سلطان در استانبول به دنیا آمد  
 (بروسلی، همانجا). پس از تحصیلات مقدماتی، نزد  
 شیخ الاسلام حسینی‌زاده مصطفی اقلدی تفسیر و حدیث را  
 فراگرفت و نزد اسماعیل اقلدی، گلیندوی، کتاب الوحی  
 بروسلی اقلدی، کرماتلی، با در اصول فقه ابویوسف (د. ا. د. ترکی،  
 ذیل عبدالله ابوبکر) از علم قرائت را نیز نزد برخی استادان این  
 فن، چون ابراهیم اقلدی و صالح اقلدی آموخت و در علم قرائت  
 به چنان جایگاهی دست یافت که به مقام رئیس القراء، جامع  
 ابویوب انصاری بزرگ‌زده شد (بعنادی؛ بروسلی؛ د. ا. د. ترکی،